



تقریر درس خارج فقه الصلاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام مرتضی اسدیان	جلسه	۸۵	تاریخ	۱۴۰۱/۰۳/۰۲
عنوان اصلی درس	نماز مسافر				
فصل سوم	شرائط وجوب تقصیر				
شرط اول	قطع مسافت				
شرط دوم	قصد مسافت				
شرط سوم	استمرار قصد				
شرط چهارم	سفر، سفر معصیت نباشد				
فروغات مسأله					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

پیش درآمد

گفتیم سه مطلب رو باید ابتدائاً منقح کنیم تا به فروض مطلب مورد بحث بپردازیم؛ فرض مسئله مورد بحث ما در مورد کسی بود که به مکانی که غایت محرمه آن در آن هست رسید؛ و بعد از اینکه به مکان غایت محرمه خود رسید؛ بحثمون اینجاست که حالا اگر مرتکب حرام شد، بعد از آن، سفرش چه حکمی دارد؟ حالا چه اگر در آن مکان ارتکاب حرام ماند یا برگشت. یا حالا اگر مرتکب حرام نشد، ولی رسید به اونجایی که حرام را باید مرتکب بشود؟ این فرع مورد بحث ماست که البته گفتیم فرضی دارد که این فروض را بحث می کنیم.

قبل از اینکه به فروض بحث بپردازیم ما سه مطلب رو به عنوان تمهید بحث بیان کردیم:

مطلب اول: این بود که بین وحدت سفر و وحدت حکم، تلازمی نیست؛ ممکن است سفر، سفر واحدی باشد؛ دو بخش داشته باشد، یک بخش حرام، یک بخش حلال؛ آن بخش حرامش، سفرش معصیت و وجوب تمام دارد؛ آن بخش حلالش، معصیت نیست و باید قصر بخواند. این مطلب را قبلاً هم گفته بودیم متنها اینجا به عنوان مقدمه اصل بحث ذکر می کنیم.

مطلب دوم: این که بازگشت از سفر معصیت، سفر معصیت نیست؛ حتی اگر این بازگشت جزء سفر رفت حساب بشود. رفت و برگشت هم حتی اگر سفر واحد تلقی بشود، منتها بازگشت، حکم حرمت ندارد؛ بلکه این، بازگشت از سفر است نه خود سفر معصیت؛

مطلب سوم: این بود کسی که مرتکب گناه شد، چه توبه کند چه توبه نکند، توبه کردن و توبه نکردن خیلی دخیلی در حکم ندارد؛ به هر حال اگر ما گفتیم مثلاً بعد از اینکه طرف مرتکب جرم شد، حالا تکلیفش چیست؟ حالا اگر توبه کند یا نکند، اگر این ادامه سفرش حالا چه بقاء در مکان ارتکاب جرم یا در رجوع، اگر این حکمش حرمت سفر بود، دیگه فرقی نمیکند تاب أم لا يتوب. به هر حال این همان ادامه سفر معصیتش هست و لو تاب. اگر ما قائل شدیم به تلازم بین وحدت سفر و وحدت حکم، اگر از سفر برگشت این همان سفر معصیتش هست. دو سفر که نیست. البته ما قائل به تلازم نیستیم. و اگر هم توبه نکرد باز همین است؛ چه توبه بکند چه توبه نکند این توبه کردنش با توبه نکردنش دخیلی در تغییر حکم ندارد؛ این هم مطلب سوم.

فروض مسئله

حالا برسیم به فرض خود مسئله؛ ما از فروض مسئله، چهار فرض را بیان کرده بودیم:

فرض اول

فرض اول: اینکه به مکانی که غایت محرمه در آن مکان قرار دارد برسد؛ سفری کرد برای قتل مؤمنی در یک مکان معینی؛ رفت و رسید به آن مکان معین. در آنجا قبل از ارتکاب حرام، اگر بخواهد حرام را مرتکب بشود باید چند روزی در آنجا بماند تا مقدمات ارتکاب حرام فراهم بشود؛ در تمام این مدت قبل از ارتکاب حرام و خود زمان ارتکاب حرام، سفر، سفر معصیت است؛ پس فرض اول این است که برود به آن غایت محرمه برسد، و در آنجا هم قصد ارتکاب حرامش ادامه پیدا کند؛ و بعد از چند روز مرتکب حرام بشود؛ تمام این مدت، سفر، سفر حرام است و يجب علیه التمام؛ هر چند روز هم که آنجا بماند تا قبل از ارتکاب حرام، سفرش، سفر حرام است. این فرض اول؛

فرض دوم

فرض دوم اینکه برود و قصد محرم داشته باشد؛ منتها مرتکب حرام بشود. فرض اول این بود که قبل از ارتکاب حرام تکلیف چیست؟ حالا فرض دوم اینکه رفت، چند روز هم ماند و مرتکب حرام شد، حالا بعد از ارتکاب حرام، تکلیف روزهایی که قبل از برگشت در آنجا مانده، چیست؟ در فرض اول گفتیم که همه قائل به این هستند که روزهایی که قبل از ارتکاب حرام در آن مکان هست، يجب علیه التمام. ولی در این فرض که مرتکب حرام شد و چند روزی هم در آن مکان ماند، تکلیف چیست؟

اینجا دو نظریه هست:

نظریه اول

بنا بر نظر تلازم بین وحدت حکم و وحدت سفر، ماندن بعد از ارتکاب جرم، ادامه سفر اولش هست. پس بنابراین وحدت حکم هم به دنبالش میاد؛ این سفر، سفر معصیته، بعد از ارتکاب جرم هم باید نماز تمام بخواند. و لو هنوز بر نگشته باشد.

این منبأ را ما نپذیرفتیم و گفتیم لا تلازم بین وحدت الحکم و وحدت السفر.

نظریه دوم

رای و نظریه دوم که صحیح است این است که نه، بعد از اینکه جرم را مرتکب شد و به هدفش رسید، الان دیگر این مقدار باقی مانده در آن مکان، نه خودش حرام هست. ماندن در آنجا که فی نفسه حرام نیست. و نه لغایه محرمه هست؛ بنابراین در این باقیمانده لا یصدق علیه أنه سفر حرام، و لذا در این باقیمانده سفر باید نماز شکسته بخواند.

به نظر ما این نظر، صحیح است؛ چون ما قائل به وحدت یعنی تلازم بین وحدت حکم و وحدت سفر نشدیم؛ بله سفر، ادامه همان سفر سابق است اما تا قبل از ارتکاب جرم (فرض اول) فعلش (ماندن در آن مکان) حرام است چونکه لغایه محرمه است. اما الان این غایت انجام گرفته و تمام شده است. این ادامه سفر لیس لغایه محرمه است، و لا هو محرم لذاته، بنابراین وجهی برای حرمتش نیست. پس باید نمازش را قصر بخواند.

فرض سوم

فرض سوم همان فرض دوم است، یعنی به سفری آمده برای غایت محرمه؛ حرام را هم مرتکب شده، حالا در باقیمانده مدّت سفر، توبه کرد بر خلاف فرض دوم که البته در آنجا نگفتیم و حالا می‌گوییم که فرض دوم با فرض عدم التوبه است. حالا اگر توبه کرد، به طریق اولی، باقیمانده سفر، سفر حرام نیست.

فرض چهارم

فرض چهارم این است که حالا می‌گوییم باقیمانده سفرش چه بماند در آن مکان یا برگردد فرقی نمی‌کند همه‌اش همان حکم واحد را دارد. یعنی بنابراین نه ماندش بعد از ارتکاب جرم و نه برگشتنش بعد از ارتکاب جرم، هیچ یک از این دو حالت، سفر حرام به شمار نمی‌آید. وجوب قصر دارد. چه توبه بکند چه نکند. چون که در مقدمات گفتیم که توبه کردن و توبه نکردن نقشی در صدق حرمت سفر یا عدم حرمت سفر ندارد. اینجا هم می‌گوییم که کسی که آمد و به سفری رفت به غایت محرمه‌ای رفت و غایت حرامش را هم مرتکب شد؛ حالا این باقیمانده سفرش، چه بماند در محل ارتکاب جرم و چه برگردد، این باقیمانده سفر، لیس سفر معصیت است. و یجب علیه فيه القصر؛ چه توبه کند چه توبه نکند؛ چون ملاک، صدق سفر معصیت است. و حال این که در این فرض، سفر معصیت نیست. حالا از آن معصیت قبلی تاب او لم یتب، چه دخلی دارد در این صدق سفر معصیت به باقیمانده این سفر؟ مثل کسی که حالا معصیت دیگری مرتکب شده باشد و لم یتب؛

فرض پنجم

حال، فرض پنجم اینکه به قصد غایت محرمه سفر می‌کند. به مکان غایت محرمه برسد، قصد ارتکاب حرام هم داشته باشد اما موفق نشود. به هر حال ارتکاب حرام حاصل نشود، تحقق پیدا نکند. اینجا بنابر این که ما قائل به حرمت تجزّی باشیم، سفر، سفر معصیت است. درست است که در ارتکاب حرام موفق نشده است، ولی چون متجزّی است، سفرش، سفر حرام خواهد بود، مادامی که همچنان آن قصد ارتکاب حرامش ادامه داشته باشد. اما اگر قصد ارتکاب حرامش زائل شد، یعنی بدین معنا که به آن حرامی که باید مرتکب شود، دسترسی پیدا نکند. وقتی که نائل نشد به مقصدش و ناامید شد، از این به بعد دیگر تجزّی هم در کار نیست. از این به بعد نمازش را باید قصر بخواند؛ مگر اینکه باز هم به تلازم بین وحدت الحکم و وحدت السفر قائل باشیم؛ اگر قائل به این تلازم شدیم اگر رفتنش به آن مقصد، حرام بود برگشتنش هم حرام خواهد بود ولو رفتنش حرمتش از باب تجزّی باشد. یعنی وقتی رفتن حرام شد و گفتیم رفت و برگشتش یک سفر واحدی است و گفتیم حکم ملازم با سفر است یعنی وحدت الحکم و وحدت السفر تلازم دارند، در این صورت وقتی رفتنش حرام بود به سبب تجزّی، برگشتنش هم حرام است به سبب تجزّی و ماندنش آنجا هم باز حرام است به سبب همان تجزّی سابق؛ همه‌اش می‌شود سفر معصیت و چون همه‌اش سفر معصیت می‌شود از نظر حکم حرام و وجوب التمام بر او می‌شود. این بنابر قول به حرمت تجزّی.

ما در مباحث اصول، مفصل بحث کردیم گفتیم دلیلی بر حرمت تجزّی وجود ندارد؛ تجزّی تخیل حرام است توهم حرام است نه فعل حرام است؛ حرمت و به طور کلی، احکام شرعی، روی فعل بار می‌شود. با توهم فعل حرام که فعل، حرام نمی‌شود. مثلاً فرض کنید که کسی آبی را به توهم اینکه خمر است، در جامی بریزد و بنوشد، این که، شرب خمر نمی‌شود. خلاصه اینکه ما در تجزّی، آنچه که داریم توهم الحرام است. بنابراین تجزّی حرام نیست و وقتی حرام نیست این شخصی که به قصد فعل حرام به سفر رفته است و به مکانی که غایت حرام در آنجا هست برسد و موفق نشد که آن فعل حرام را انجام دهد، این سفرش، سفر معصیتی نیست. پس نمازهایی که قبل از ناامید شدن از ارتکاب حرام، چونکه خیال می‌کرد حرام است، تمام نمازهایی که در رفتن و ماندن در آن مکان، تمام خوانده را باید اگر وقت باقی است قصرأ اعاده کند و اگر وقت فوت شده، باید قضا کند.

این تمام فروض فرعی است که صاحب عروه رحمته الله مطرح کرده. حال هم دوباره فرع مذکور را ذکر می‌کنیم تا این فروض موجود در فرع، از نظر حکم، مشخص شوند:

إذا قصد مكاناً لغاية محرمة فبعد الوصول إلى المقصد قبل حصول الغرض يتم؛

این «یتّم» معلوم می‌شود که اینجا یک قیدی دارد، که اگر قبل حصول الغرض باشد بله یتّم اما اگر لم ینل بالغرض، غرض محقق نشد، این یتّمش باید اعاده شود. یا قضا کند.

و أمّا بعده

یعنی رفت و غرض هم حاصل شد

فحالّه حال العود عن سفر المعصية في أنّه لو تاب يقصّر

باز اینجا هم تعلیقۀ ما معلوم شد که چیست؟ گفتیم تاب أو لم یتب، در هر دو صورت یجب علیه القصر، چونکه این «عود» ليس سفراً معصیةً حتی اگر چند روزی هم آنجا بماند باز سفر، سفر معصیت نیست.

و لو لم یتب یمكن القول بوجوب التمام لعد المجموع سفراً واحداً؛

گفتیم نه؛ لا یمكن القول بوجوب التمام پس این تعلیل «لعد المجموع سفراً واحداً» ليس بصحيح،

والأحوط الجمع هنا وإن قلنا بوجوب القصر في العود^۱.

لا وجه للاحتياط. اگر ما قائل به وجوب قصر در عود شدیم پس این احتیاط وجهش چیست؟

ادامۀ بحث ان شاء الله در جلسۀ آینده، ادامه خواهیم داد.

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ